تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۲۵
(ص۱۵۵-۱۶۸)

یادداشت‌های *شاهنامه* (۱)

گارنیک آساطوریان *

I. ریشه‌شناسی نام **سهراب**

چکیده

تاکنون رأی غالب دربارهٔ وجه اشتقاق نام **سهراب** همان پیشنهاد فردیناند یوستی است که سهراب را مرکّب از دو جزء surx + āb یعنی «دارای درخشش سرخ» می‌داند. ولی به گمان نگارنده، جزء āb- در این واژه بر خلاف نظر مشهور، نه **آب** به‌معنای «درخشش» بلکه همان «مایع معروف» است. از سوی دیگر، گونهٔ اصیل این نام نیز **سهراب** است. نگارنده در یادداشت حاضر با دلایل گوناگون نشان داده‌است که در مجموع نام **سهراب** را باید به‌معنایِ «آب/رودخانهٔ پرخروش/پرشتاب» دانست.

کلیدواژه‌ها: ریشه‌شناسی ایرانی، سهراب/سرخاب، *شاهنامه*، سُهران

* استاد و رئیس انستیتوی خاورشناسی دانشگاه روسی– ارمنی (اسلاونی)، ایروان
garnik.asatrian@rau.am | ORCID: 0000-0002-6171-7481

چندی پیش در مقاله‌ای کوتاه دربارهٔ برخی اسامی *شاهنامه* به‌ویژه نام‌های خاندان رستم در سالنامهٔ مرکز مطالعات آس‌شناسی و ایران‌شناسیِ ولادی‌قفقاز (*Nartamongæ*)، وابسته به آکادمی علوم روسیه به‌اجمال بحثی را مطرح کردم و در آنجا کوشیدم برای چند نام از جمله **سهراب** ریشه‌شناسی قانع‌کننده‌ای به دست دهم (نک. Асатрян 2023). هنگام بازنگری نهایی مقالهٔ مزبور آقای دکتر امیر ضیغمی، دبیر علمی انستیتوی خاورشناسی دانشگاه اسلاونی (ایروان)، مقاله‌ای عالمانه از مرحوم دکتر ابوالفضل خطیبی و آقای دکتر احسان شواربی دربارهٔ نام سهراب برای من فرستادند که متضمّن نکات جالب توجّهی بود و خبر از تیزبینی نگارندگان آن می‌داد. البتّه این مقاله در رویکرد بنده در باب سیر تحوّل نام **سهراب** تغییری ایجاد نکرد، ولی مرا بر آن داشت تا باری دیگر نگاهی به مسئله بیفکنم. برای درک بهتر موضوع و پرهیز از اطالهٔ کلام نکات مهمّ بحث مزبور را به‌ترتیب اهمّیّت در اینجا ذکر می‌کنم:

۱- نام **سهراب** نخستین بار در *شاهنامه* آمده و شاهد کهن‌تری در زبان فارسی ندارد.

۲- این نام در ترجمهٔ بنداری (قرن ۷)، منظومه‌های پیرو *شاهنامه*، طومارهای نقّالی و دیگر متون نظم و نثر فارسی به همین شکل **سهراب** ضبط شده‌است (نک. خطیبی/شواربی ۱۳۹۷: ۱۱۴-۱۱۵).

۳- در نوشته‌های پهلوی ساسانی، کتیبه‌ها و متون فارسی میانه و پارتی مانوی ردّپایی از این نام نیست و تنها بر روی یک مهر ساسانی این نام به‌شکل swḥl'p/*Sūxrāp* حک شده‌است (همان: ۱۲۰).

۴- از میان نوشته‌های ایرانی میانه نیز تنها در یک متن سغدی متعلّق به قرن ۸ میلادی نام سهراب به‌شکل swrx'p/*Surxāp* ضبط شده‌است (Yoshida 2013: 209).

۵- در متون ارمنی نیز گونه‌ای از این نام به‌شکل Surhap وجود دارد (با قلب -hr-؛ برای مثال، نک. Movsēs Xorenac'i 2003: 1949).

۶- صورت دیگری از این نام یعنی **سرخاب** هم تنها در یک دستنویس *شاهنامه* و آن هم فقط در ۸ بیت آمده‌است (نک. خطیبی/شواربی ۱۳۹۷: ۱۱۴-۱۱۵)؛ یعنی در واقع گونهٔ اصلی این نام همان **سهراب** است.

۷- برای نام **سهراب** تاکنون وجه اشتقاق قانع‌کننده‌ای ارائه نشده‌است؛ رأی غالب در این باره همان پیشنهاد فردیناند یوستی (1895: 313) است که سهراب را مرکّب از دو جزء surx + āb یعنی «دارای درخشش سرخ» یا به‌بیان دیگر، «درخشنده مانند شراب یا یاقوت» می‌داند. خطیبی و شوارنی نیز پس از بحث مفصّل و ارائهٔ شواهد گوناگون همین نظر معروف را پذیرفته‌اند، ولی نگارنده نظر دیگری دارد که در ادامه به بحث دربارهٔ آن خواهد پرداخت.

مؤلفان مقالهٔ مزبور در تأیید نظر فردیناند یوستی چندین استدلال آورده‌اند که اهمِّ آنها به شرح زیر است:

الف) وجود تحوّل آوایی -xr- (یا -rx-) به -hr- چنانکه در تبدیل نام **سرخاب** به **سهراب** می‌توان دید.

ب) ذکر بیتی از *شاهنامه* دربارهٔ نامگذاری سهراب:

چو خندان شد و چهره شاداب کرد ورا نام تهمینه **سهراب** کرد

خطیبی و شوارنی این ریشه‌شناسی عامیانه را بر خلاف وجه اشتقاق‌های دیگرِ شاهنامه، مقرون به صحّت دانسته و از آن نتیجه گرفته‌اند که فردوسی نیز «درخشش و سرخی چهرهٔ سهراب» را دلیل نامگذاری او دانسته‌است.

ج) مؤلفان مقالهٔ مورد بحث برای اثبات نظر خویش، نام‌هایی از سنّت‌های مکتوب دیگر نیز آورده‌اند؛ برای مثال، به شکل **سهروی** در متون سریانی اشاره کرده‌اند که ظاهراً گونهٔ تحبیبی سهراب است؛ یعنی صورت تحبیبی Suxrōy/Suhrōy نتیجهٔ ترکیب صورت مخفّف سهراب (به‌شکلِ Suxr/Suhr) و پسوند تحبیبی -ōy است. افزون بر این، به‌عقیدهٔ مؤلّفان مزبور صورت تحبیبی **سوخرای** یا **سوخرا** نیز احتمالاً محصول دگرگونی مشابهی است (برای آگاهی بیشتر در این باره، نک. خطیبی/شوارنی، ۱۳۹۷: ۱۲۵-۱۲۶).

حال بپردازیم به تحلیل داده‌هایی که مؤلفان مقاله دربارهٔ پیشینهٔ این نام مطرح کرده‌اند:

نخست اینکه به عقیدهٔ نگارندهٔ این سطور گونهٔ اصیل این نام که بارها نیز در متون فارسی کلاسیک تکرار شده، همان **سهراب** است و **سرخاب** را باید شکل ثانوی و فرعی نام مزبور تلقّی کرد؛ زیرا تنها در یکی از دستنویس‌های *شاهنامه* و برخی از متون دیگر آن هم با شواهد نسبتاً معدود آمده‌است. بنابراین منطق حکم می‌کند که گونهٔ رایج‌تر این نام را به‌عنوان شکل اصلی بپذیریم، نه گونهٔ کم‌بسامد و فرعی را. ثانیاً تنها جزء دوم این نام یعنی āb- که به‌معنیِ «آب (آشامیدنی)» یا «درخشش» است، دارای معنای مشخّصی است و جزء نخست آن معنای شفّافی برای اهل زبان ندارد. طبیعتاً نیز در میان متکلّمان یک زبان عموماً واژه‌هایی دوام می‌آورند که عامّه‌فهم هستند و دوام گونهٔ سهراب را که معنای عامّه‌فهمی ندارد باید دلیل اصلی‌بودن آن به‌شمار آورد.

نکتهٔ دیگر آنکه نام سهراب نیز مانند دیگر نام‌های برخاسته از خاندان رستم ــ به‌غیر از نام خودِ رستم ــ در دورهٔ ایرانی میانه شکل گرفته‌اند. برای مثال، نام مادر رستم، **رودابه** به معنی «پدید آمده از آب رود» یا «رودخانه» است (Skjærvø 1998: 164). نام مادر سهراب، یعنی **تهمینه** نیز به نظر نگارنده برساختهٔ خود فردوسی است و در قیاس با **تهمتن** ساخته شده‌است. البتّه باید توجّه داشت که نیاکان رستم مانند **سام** (به‌معنیِ «سیاه») و **نریمان** (یعنی «نرمنش») جنبهٔ افسانه‌ای دارند و در زمرهٔ نام‌های اوستایی *شاهنامه* قرار می‌گیرند. صورت ایرانی باستان نام **رستم** نیز *rautas-taxma- به‌معنیِ «دارندهٔ نیروی رودخانه» یا *rautas-tauhma- «زادهٔ رودخانه» است (Skjærvø, ibid.; Sims-Williams 2014: 15ff). نام سهراب نیز واژه‌ای است مرکّب از دو جزء suhr- و āb- که جزء نخست آن برای متکلّمان زبان فارسی در عصر فردوسی قابلِ‌فهم نبوده است و ظاهراً فقط در پهلوی وجود داشته‌است که به‌طور غیرمستقیم در ارمنی نیز شاهد دارد (نک. ادامهٔ مقاله).

در رابطه با تبدیل x > h در گویش‌های مرکزی و غربی ایران نیز باید عرض کنم که شواهدی که استاد علی‌اشرف صادقی (۱۳۵۷: ۱۱۰) در کتاب *تکوین زبان فارسی* به دست داده‌اند (مانند **خناق** > **هُنّاق**)، همه جنبهٔ اتفّاقی دارند و تنها در بعضی از گویش‌های مرکزی

ایران دیده می‌شوند. برای ابدال x > h هیچ شاهدی در زبان‌های ایرانی میانه و فارسی کلاسیک در دست نیست. این تحوّل آوایی تنها در بعضی از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو مانند تالشی (مانند ha < «خر» xar) و لری (xar > har) به چشم می‌خورد، حتّی در کردی نیز «خ» در آغاز واژه‌های اصیل به «ک» بدل می‌شود. بنابراین گونهٔ اصلی نام مورد بحث همان **سهراب** است و **سرخاب** به‌هیچ‌وجه نمی‌توانسته‌است به سهراب بدل شود.

دربارهٔ شادابی و درخشش چهرهٔ سهراب در زمان تولّد نیز باید توجّه داشت که خندهٔ نمادین طفل در هنگام زاده شدن از مادر در اسطوره‌ها به کرات دیده می‌شود. برای مثال، در *زراتشت‌نامهٔ* (قرن ۷) زرتشت بهرام پژدو (۱۳۳۸: ۱۲-۱۳) همین خندهٔ نمادین به حضرت زرتشت نیز نسبت داده شده‌است:

بخندید چون شد ز مادر جدا　　درفشان شد از **خندهٔ** او سرا
عجب ماند در کار او باب او　　وزان **خنده** و خوبی و **آب** او
به دل گفت کاین فرّه ایزدیست　　جز این هر که از مادر آمد گریست

به‌طور کلی، تقارن خنده و زایش که به شخصیت‌های اسطوره‌ای و قهرمانان و پیامبران نسبت داده می‌شود، به گفتهٔ پروفسور ولادیمیر پروپ (1976: 188 ff.) نشانِ **شکل‌گیری حیات** است. در مورد سهراب نیز بعید است که شادابی چهرهٔ و خندهٔ او در هنگام تولّد ارتباطی با نام او داشته باشد. از سوی دیگر نباید فراموش کرد که نام یک شخصیت حماسی که چهره‌ای تراژیک نیز دارد، باید جنبهٔ حماسی داشته باشد و در پارادایم نام‌های خویشاندان او بگنجد. قهرمانی که پدرش، رستم «نیرویی به قوّت نیروی رودخانه» دارد یا «از رودخانه زاده شده» و مادربزرگش، رودابه «آب رودخانه» است یا مانند پسرش از آخشیج آب زندگی یافته و صفت مادرش نیز تهمینه یعنی «نیرومند» است چطور باید نامش از **سرخی یا تابندگی چهره** که صفاتی زنانه‌اند نشأت گیرد؟! بنابراین آن خنده‌ای که فردوسی به آن اشاره می‌کند گویای جنبهٔ حماسی و اپیک این قهرمان است، درست مانند خندهٔ زرتشت به هنگام زاده شدن از مادر.

دربارهٔ نام **سوخرای** یا **سوخرا** نیز باید به‌طور ضمنی اشاره کنم که این نام در نگاه نخست باید ریشهٔ ترکی ــ آلتایی داشته باشد و در زمرهٔ نام‌هایی مانند سورخای، سومای، اکتای، کوبیلای و ... قرار گیرد که پرداختن به آنها از حوصلهٔ این مقاله خارج است.

نتیجه‌گیری

معنی جزء āb- در نام سهراب به نظر نگارنده همان آن «مایع معروف» است (-*ăpa ˂)، و نه آب به معنی «درخشش» (-*āb(ā) ˂). گونه‌های سغدی و ارمنی این نام نیز که با p ضبط شده‌اند مؤیّد همین نظر هستند. در صورتی که اگر **آب** در **سهراب** به معنی «درخشش» بود این نام دست کم در ارمنی باید با b ضبط می‌شد. بنابراین **سهراب** در دورهٔ ایرانی میانه به وجود آمده‌است و جزء آغازین آن باید صفتی باشد که موصوف آن **آب** است. راقم این سطور معتقد است که suhr به‌معنیِ «سریع» در ایرانی میانه وجود داشته و ردّپای آن را باید در زبان ارمنی و در فعل جعلی soyr, sur-am- سراغ کرد. به بیان دقیق‌تر، ایرانی میانهٔ *sōδ (قس. سغدی swδ/*sōδ*) که از ایرانی مادر *śaud- «سرعت» (قس. هندواروپایی *sḱeu-d-) مشتق شده، در زبان ارمنی بر طبق قاعده به soyr- بدل گشته‌است (قس. ارمنی: boyr ˂ bōδ «بوی خوش، رایحه»)، ایرانی باستان *suδra- نیز به *suhr- و سپس به sur متحوّل شده و چنانکه گفتم در فعل جعلیِ ارمنیِ sur-am «به سرعت دویدن، در جریان بودن» دیده می‌شود. بنابراین بی‌شک واژهٔ suhr به‌معنیِ «سریع» در فارسی میانه یا پارتی وجود داشته‌است ـــ هرچند ردّپایی از آن در متون یافت نمی‌شود ـــ و در بسیاری از نام‌های رودخانه‌ها در نقاط گوناگون ایران دیده می‌شود؛ مانند **سهران** [Suhrān] که باید از *suδrāna- مشتق شده باشد، درست مانند نام رود **تجن** که از *tačăna- می‌آید (از ریشهٔ *tač- به‌معنیِ «در جریان بودن»).

مخلص کلام آنکه **سهراب** به‌معنیِ «آب/رودخانهٔ پرخروش/پرشتاب» است که یک نام حماسی است و در ضمن در پارادایم اسامی خاندان او می‌گنجد.

کتابنامه

خطیبی، ابوالفضل/شواربی، احسان (۱۳۹۷)، «سُهراب، سُرخاب، سوخرای، سُهروی: سرگذشت یک نام ایرانی»، *نامهٔ فرهنگستان*، شمـ ۴ (پیاپی ۶۴)، صص ۱۱۲-۱۳۶.

صادق، علی‌اشرف (۱۳۵۷)، *تکوین زبان فارسی*، تهران: دانشگاه آزاد ایران.

Movsēs Xorenac'i (2003), "Hayoc' patmutiwn", *Matenagirk' hayoc'* (h. II), Antilias/Libanan.

Sims-Williams, N./Sims-Williams. U. (2014), "Rustam and his Zin-i Palang," *Iran Nameh*, 29:2, pp. 14-22.

Skjærvø, P. O., (1998), "Eastern Iranian Epic Traditions II: Rostam and Bhīṣma", *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae*, vol. 51 (1-2), pp. 159-170.

Yoshida, Y. (2013) , "Heroes of the Shahnama in a Turfan Sogdian Text. A Sogdian Fragment Found in the Lushun Otani Collection", *Sogdians, Their Precursors, Contemporaries and Heirs. Based on proceedings of conference "Sogdians at Home and Abroad " held in memory of Boris II'ich Marshak (1933-2006)* (Transactions of the State Hermitage Museum LXII), Saint Petersburg: The State Hermitage Publishers, pp. 201-218.

Асатрян, Г. (2023), "О личных именах в Шахнаие: семейство Рустама", *Nartamongæ*, vol. XVIII, pp. 29-35.

Пропп, В. Я. (1976), *Фольклор и действительность*, Москва.

The Etymology of *Suhrāb*

Garnik Asatrian
Russian-Armenian (Slavonic) University, Yerevan

Abstract

The paper presents a tentative etymology of the name *Suhrāb* in the *Šāhnāma,* which radically differs from the hitherto prevailing view on the origin of this name.

Keywords: Iranian Etymology, *Suhrāb*/*Surxāb*, *Šāhnāma*, *Suhrān*

II. برخی ملاحظات تاریخی دربارهٔ نام **موشیل ارمنی**

چکیده

مقالهٔ حاضر دربارهٔ **موشیل** (موشیغ)، سپهسالار ارمنستان است که در داستان رویارویی خسرو پرویز و بهرام چوبین از او سخن به میان رفته‌است. به‌عقیدهٔ نگارنده صفاتی که فردوسی در *شاهنامه* برای موشیغ ذکر کرده، الهام‌گرفته از شخصیت سپهسالار دیگری همنام اوست که در سال ۳۷۱ م با شاپور، پادشاه ساسانی جنگید و بر او چیره شد. این موشیغ، معروف‌ترین فرد خاندان مامیکونیان است و در تاریخ‌نگاری ارمنی از او با صفاتی مانند **دلاور** و **سلحشور** یاد شده است. نگارنده در این مقاله به‌طور ضمنی به ریشه‌شناسی واژهٔ **ناخارار** (یعنی «بزرگِ خاندان») نیز پرداخته‌است. شایان ذکر است که برای واژهٔ مذکور تاکنون وجه‌اشتقاق پیشنهاد نشده‌است. افزون بر این، نام‌های **رادمان** و **بارمان** نیز در مقالهٔ حاضر اجمالاً بررسی شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: *شاهنامه*، ارمنیان در *شاهنامه*، موشیل (موشیغ) مامیکونیان، رادمان، بارمان، ناخارار

ارمنیان از معدود اقوامی هستند که در *شاهنامه* به‌روشنی از آنها یاد شده‌است. نام این قوم چند بار در *شاهنامه* ذکر شده و همواره نیز با تحسین از آنان سخن به میان رفته‌است. معروف‌ترین داستان *شاهنامه* که در آن از ارمنی‌ها یاد شده، داستان بهرام چوبین و خسروپرویز است که دو سردار ارمنی به نام‌های **موشیل** و **رادمان** نقش چشمگیری در آن ایفا می‌کنند. نام **رادمان** فقط یک بار در *شاهنامه* (فردوسی ۱۳۸۶: ۹/۸) آمده، ولی از **موشیل** نُه بار یاد شده‌است. دربارهٔ **رادمان** در *شاهنامه* چنین آمده‌است:

چنین گفت خسرو به دستور خویش — که کاری دراز است ما را به پیش
چو بهرام بر دشمن اسب افگند — به دریا دل اژدها بشکند ...
و زان پس به بِندوی و گستهم گفت — که ما با غم و رنج گشتیم جفت
چو گُردوی و شاپور و چون آندیان — سپهدار ارمینیه **رادمان**،
نشستند با شاه ایران به راز — بزرگان فرزانهٔ رزمساز

نام **رادمان** در بیت مذکور قدری مسئله‌برانگیز است؛ زیرا سوای آنکه فقط یک بار در *شاهنامه* (در داستان بهرام چوبین) آمده، از او در مقام **سپهدار ارمینیه** (ارمنی: sparapet؛ قس. فارسی باستان: -spāda-pati* «فرماندهٔ سپاه» > فارسی میانه: spāhpat > فارسی نو: سپهبد) یا همان سپهسالار ارمنستان یاد شده‌است. ولی باید توجّه داشت که در داستان مذکور، موشیل نیز سپهسالار ارمنستان است، پس منطقی نیست که ارمنستان به طور همزمان دو فرماندهٔ سپاه داشته باشد. مورخّان ارمنی نیز در روایت رویارویی بهرام چوبین و خسروپرویز فقط از **موشیغ مامیکونیان** در مقام سپهسالار ارمنستان یاد کرده‌اند. **موشیغ** همان **موشیل** مذکور در *شاهنامه* است که به خواستاریِ موریکیوس[1](ارمنی: Mawrik)، امپراطور روم شرقی در قرن ششم میلادی به کمک خسروپرویز برای پیکار با بهرام چوبین شتافته بود. مورّخان ارمنی از فردی به نام رادمان به عنوان سپهسالار ارمنستان ذکری به میان نیاورده‌اند، بنابراین بعید است که رادمان یک شخصیت تاریخی باشد. تنها فرضیه‌ای که می‌توان ارائه کرد این است که ممکن است رادمان صفتی برای موشیل باشد. این را هم باید اضافه کرد که تا جایی که نگارنده جستجو کرده‌است این نام تنها در *شاهنامه* آمده‌است و شاهد دیگری ندارد. حال باید فهمید که واژهٔ **رادمان** از کجا آمده و معنی آن چیست؟ به نظر نگارنده رادمان صفتی است به‌معنیِ «رادمنش» که فردوسی از همان واژهٔ **رادمنش** ساخته است؛ مانند نام **بارمان**، پهلوان تورانی که ممکن است از کلمهٔ **برمنش** به‌معنیِ «مغرور، متکّبر» درست شده باشد (قس. فارسی میانه: apar-manišn). فردوسی از صفت برمنش در مواضع مختلف در شاهنامه استفاده کرده‌است؛ برای مثال:

بدو گفت رویین‌تن اسفندیار که ای **برمنش** مرد ناسازگار
تو مردی بزرگی و زورآزمای بسی چاره دانی و نیرنگ و رای

(همان: ۳۹۰/۵)

باید توجّه داشت که *شاهنامه* یک واقعهٔ تاریخی را روایت کرده‌است و در زمان کشاکش خسرو پرویز و بهرام چوبین (۵۸۴ م)، سپهسالار ارمنستان موشغ مامیکونیان بوده که یک

[1] Mauricius

شخصیّت تاریخی است و در تحوّلات سیاسی و نظامی آن روزگار نقش بسزایی ایفا کرده‌است (نک. Sebēos 2005: glux ŽA). نام موشیغ (موشیل) ۹ بار در *شاهنامه* در بخش پادشاهی خسروپرویز ذکر شده‌است؛ از جمله در داستان بازگشتن خسرو از روم برای جنگ با بهرام:

سوی راه چیچَست بنهاد روی — همی راند پیچان‌دل و راه‌جوی
به جایی که **موشیل** بود ارمنی — که کردی میان بزرگان منی

(فردوسی ۱۳۸۶: ۱۲۱/۸)

در همین بخش از شاهنامه، فردوسی از زبان بندوی، خال خسروپرویز این ابیات را دربارهٔ موشیل نقل می‌کند:

بدو گفت کای شاه خورشیدچهر — چو **موشیل** را چون نپرسی ز مهر
که تا تو ز ایران شده‌ستی به روم — نخفته‌ست هرگز به آبادبوم!
سراپرده و دشت جای وی‌ست — ز خرگاه و خیمه سرای وی‌ست!
فراوان سپاه‌ست با او بهم — سلیح بزرگی و گنج درم!
کنون تا تو رفتی برین راه بود — نیازش به برگشتن شاه بود
جهاندارخسرو به **موشیل** گفت — که رنج تو کی ماند اندر نهفت،
بکوشیم تا روز تو به شود — همان نامت از مهتران مه شود!

(همان: ۱۲۲-۱۲۳)

همان طور که از ابیات بالا پیداست، موشیغ در عین حال که صاحب درجهٔ رفیعی بوده و به‌تعبیر فردوسی میان بزرگان منی می‌کرده‌است، بسیار به خسروپرویز وفادار بوده و از زمان گریختن او به روم همواره چشم‌انتظار بازگشت پادشاه به ایران بوده‌است. انتساب صفاتی همچون جوانمردی و وفاداری به موشیل موجب شکل گرفتن فرضیه‌ای در ذهن نگارندهٔ این مقاله شد که در ادامه به توضیح و تبیین آن خواهد پرداخت.

در تاریخ ارمنستان یازده نفر با نام موشیغ مامیکونیان سراغ داریم که اغلب آنها نیز سپهسالار و از شخصیت‌های سیاسی و نظامی کشور بوده‌اند. ولی دو **موشیغ** مامیکونیان داریم

که از بقیه نام‌آورترند؛ یکی همین موشیغ مذکور در *شاهنامه* و متحّد خسرو است که بنابر روایت سبئوس (2005: glux ŽA)، تاریخ‌نگار ارمنی قرن هفتم میلادی، بهرام چوبین به او قول داد که در صورت همکاری استقلال ارمنستان را به رسمیّت خواهد شناخت و حتی مرزهای آن را نیز پیشاپیش تعیین نمود، ولی موشیل تن به خیانت نداد. البتّه به سبب بدگویی و سعایت نزدیکان خسرو و متهّم کردن موشیل به خیانت، شاه ایران حتّی در اندیشهٔ قتل موشیل بود. زیرا به خسرو گفته بودند که موشیل، بهرام چوبین را دستگیر کرده، ولی پس از دادن اسب و سلاح او را رها کرده است. موشیل مذکور در *مجمل‌التّواریخ* (۱۳۱۸: ۷۸) نیز همین موشیل است: «بندوی بگریخت و به آذربادگان با موشیل ارمنی بایستاد تا رسیدن خسرو».

موشیغ دیگر چنانکه گفتیم، سپهسالاری است که در سال ۳۷۱ م با شاپور جنگید و بر او چیره شد. تاریخ تولّد وی معلوم نیست، ولی می‌دانیم که در سال ۳۷۷ یا ۳۷۸ م به دست ورازدات (فارسی میانه: Varāzdāt)، پادشاه اشکانی‌تبار ارمنستان کشته شده‌است. این موشیغ معروف‌ترین فرد خاندان مامیکونیان است و در متون ارمنی (برای مثال، نک. P'awstos Buzand 1987: glux D) از او با صفت‌هایی مانند k'aǰ و k'aǰakorov یعنی «دلاور، سلحشور» یاد شده‌است.

در جنگ با شاپور دوم، این موشیغ مامیکونیان حرمسرای شاپور را به اسارت می‌گیرد، ولی با احترام تمام با همهٔ زنان او رفتار می‌کند و آنها را با کجاوه‌های مخصوص به دربار شاپور بازمی‌گرداند. او پادشاه آلبانیای قفقاز، **اورنایر**[1] را هم پس از به اسارت گرفتن آزاد می‌کند و به سبب همین بلندهمّتی‌ها نام او به رشادت و جوانمردی در افواه شایع می‌شود. حتّی به‌گزارش پاوستوس بوزند (ibid.) شاپور چنان تحت تأثیر رفتار جوانمردانهٔ موشیغ قرار می‌گیرد که فرمان می‌دهد برایش جامی بسازند و بر آن نگارهٔ موشیغ را سوار بر اسب سفیدش نقش کنند. از آن پس شاپور هنگام باده‌گساری این جام را در دست می‌گرفته و می‌گفته: «čermakajin gini arbc'ē». یعنی «بگذار سوار اسب سفید می بنوشد!». این عبارت ظاهراً باید ترجمه‌ای باشد

[1] Uṙnayr

از فارسی میانه که احتمالاً بوزند در مآخذ خود پیش چشم داشته‌است. در فارسی میانه می‌توان این جمله را به‌شکلِ *spēt-asp maδ xvarāt یا *špēt-asp maδ hēb xvarēt بازسازی کرد.

چنان‌که من می‌پندارم وصفی که فردوسی از وفاداری و جوانمردی موشیغ به دست داده‌است، باید الهام‌گرفته از شخصیت موشیلِ قرن چهارم میلادی باشد، نه متحّد خسروپرویز در قرن ششم میلادی. البتّه فرد اخیر نیز سپهدار شجاع و دلاوری بوده، ولی هیچ‌گاه تبدیل به یک شخصیت اسطوره‌ای نشده تا هاله‌ای از افسانه پیرامون شخصیت او شکل بگیرد. بنابراین می‌توان احتمال داد که افسانه‌هایی دربارهٔ موشیغ اوّل (شخصیّت تاریخی قرن چهارم میلادی) در سنّت شفاهی و نوشتاری پهلوی وجود داشته و از طریق خدای‌نامه‌ها به *شاهنامهٔ* فردوسی راه یافته‌است. شخصیت حماسی موشیغ مامیکونیان اوّل در داستان مرگ او نیز نمایان است: پس از کشته شدن موشیغ به‌فرمانِ ورازدات و به دست یکی از ناخارارها به نام **بَت سَهَروني**[1] خویشاوندانش پیکر وی را در بالای تپه‌ای قرار می‌دهند تا **آرالیزها** (ارمنی: aralezk‘ موجوداتی خیالی در باورهای عامیانهٔ ارمنیان باستان) او را بلیسند و به زندگی بازگردانند. باید توجّه داشت که چنین آیینی فقط در دوران پیشامسیحی و در مورد شخصیت‌های افسانه‌ای رواج داشته‌است (مانند آرای زیبا – Ara gełec‘ik)، ولی اجرای چنین مناسکی پس از اشاعهٔ مسیحیت در ارمنستان حاکی از جایگاه ویژهٔ موشیغ مامیکونیان در جامعه است.

نکتهٔ مهمّ دیگر نیز انعکاس نام موشیغ در زبان فارسی است. اگر فردوسی خود این نام را شنیده بود، قطعاً آن را به‌شکلِ **موشیغ** ضبط می‌کرد؛ زیرا «ղ» ارمنی قبل از قرن ۱۰-۱۱ میلادی به‌صورتِ برگشته یعنی ɬ تلفّظ می‌شده‌است (درست مانند «ل» در کردی جنوبی امروز) و بعد از قرن ۱۰ تبدیل به «غ» شده‌است. خلاصهٔ کلام اینکه شکل نوشتاری **موشیل** در *شاهنامه* بیانگر تلفّظ کهن این کلمه در ارمنی است. نام این شخص در متون یونانی به‌شکلِ Μουσλιχης آمده و در متون عربی نیز به‌صورتِ **موشائیل** ضبط شده (Ačaŕyan

[1] Bat Saharuni

III/455 :1946) که قطعاً نمی‌توانسته مأخذ فردوسی در نقل این نام باشد. شکل موشیل در *شاهنامه* (یعنی با یاء مجهول) انعکاس دقیق Mušeł ارمنی است که شکل نوشتاری آن را در فارسی میانه می‌توان به‌صورتِ mwšyl/Mūšēl* بازسازی کرد. این نام در ارمنی بسیار کهن است و از زبان هیتی می‌آید؛ سه شاه هیتی به نام Muršili در تاریخ ثبت شده‌اند.

به هر حال، تصویری که فردوسی از موشیل ارمنی در *شاهنامه* به دست داده باید ترکیبی از دو شخصیت علی‌حده‌ای باشد که دربارهٔ آنها به‌تفصیل بحث شد. ولی تمام صفاتی که فردوسی برای موشیل ارمنی ذکر می‌کند، بدون شک از داستان‌های حماسی موجود در ادبیات پهلوی دربارهٔ موشیل اوّل اخذ شده‌است. باید توجّه داشت که خاندان مامیکونیان در تاریخ ارمنستان از وجهه‌ای حماسی برخوردارند و به‌جز موشیغ، **وردان**[1] مامیکونیان نیز که در سال ۴۵۱ م در نبرد آواراير برای حفظ آیین مسیحیت در برابر یزدگرد دوم جنگید و شهید شد، یکی از قدّیسان کلیسای ارمنی است.

سخن آخر اینکه خانواده های اشرافی مانند مامیکونیان در زبان ارمنی naxarar نامیده می‌شوند که به نظر راقم این سطور باید ریشهٔ ایرانی داشته باشد و ظاهراً از پارتی naxwaδar* (از ایرانی باستان -naxṇa-udara*) به‌معنیِ تحت‌اللّفظی «شکمِ اوّل» یعنی primogenitus «فرزند ارشد؛ کسی که مسئولیت قبیله یا جامعه بر عهدهٔ اوست» مشتق شده‌است.

کتابنامه

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه* (ج ۸)، به‌کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

مجمل‌التواریخ و القصص (۱۳۱۸)، به‌کوشش محمّدتقی بهار، تهران: کلالهٔ خاور.

Ačaṙyan, Hr. (1946), Hayocʻ anjanuneri baṙaran (vol. III), Erevan.

Pʻawstos Buzand (1987), *Patmutʻiwn hayocʻ*, Kʻ. Patkanyan (ed.), Erevan.

Sebēos (2005), *Patmutʻiwn*, G. V. Abgaryan (ed.), Erevan.

[1] Vardan

Mūšel the Armenian in the *Šāhnāma*

Garnik Asatrian
Russian-Armenian (*Slavonic*) *University, Yerevan*

Abstract

The article is devoted to the analysis of the passages in the *Šāhnāma* where Armenians are mentioned, particularly Mūšel (Arm. Mušeł), the commander-in-chief of the Armenian military forces during Xusrau II (Parvēz), who supported the latter in the war against Bahrām Čōbēn in the end of the 6th century A.D. However, the personality of this Mūšel, as described by Firdausī, must have been inspired by another Mūšel, from the 4th century who defeated Šāpūr II in the Battle of Bagawan (371). There was probably a legendary cycle around this Mūšel in the Pahlavi tradition reflected in the sources of the *Šāhnāma*. Both Mūšels belonged to the famous Armenian *naxarar* family, Mamikonian. The author *inter alia* tries to explain the origin of the term *naxarar* remaining hitherto without a convincing etymology.

Keywords: *Šāhnāma*, Armenians in the *Šāhnāma*, Mūšel (Arm. Mušeł) Mamikonian, *Naxarar*, Rādmān, Bārmān